

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سال سوم، شماره دوازدهم، زمستان ۱۳۹۲
صفحات ۱۳۷ - ۱۶۰

نقش سعد بن ابی وقاص در رخداد‌های تاریخ صدراسلام^۱

سیاوش یاری*
آیت قبادی**

چکیده

شخصیت‌های صدر تاریخ اسلام بر پایه جایگاه خود، در روند شکل‌گیری روی‌دادها تأثیرگذار بوده‌اند. سعد بن ابی‌وقاص از کسانی بود که بر اثر جایگاه قبیله‌ای، سبقت در اسلام، آشنایی با امور نظامی، شرکتش در فتوحات و حضورش در شورای تعیین خلیفه، هویت سیاسی و اجتماعی تأثیرگذاری در جامعه اسلامی عصر خویش داشته است. برای شناخت درست و دقیق روی‌داد‌های گوناگون به‌ویژه دوره خلافت عثمان و امام علی(ع)، بررسی شخصیت و عمل‌کرد وی ناگزیر می‌نماید. این مقاله با بهره‌گیری از منابع اصلی و پژوهش‌های جدید، به روش توصیفی - تحلیلی بدین پرسش پاسخ می‌گوید که نقش و جایگاه سعد بن ابی‌وقاص در این روی‌دادها چه و کجا بوده است و چرا عملکرد وی در این زمینه، اهمیت ویژه‌ای دارد؟

واژگان کلیدی

صدر اسلام، سعد بن ابی‌وقاص، امام علی (ع)، خلفای نخستین.

۱. تاریخ دریافت: ۹۲/۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۹۲/۱۰/۲۵.

* استادیار دانشگاه ایلام، گروه تاریخ، ایلام، ایران. s.yari@ilam.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ تشیع، گروه تاریخ، ایلام، ایران. ayat1360gh@yahoo.com

طرح مسأله

رخدادهای صدر تاریخ اسلام در تغییرات و تحولات سال‌ها و حتی قرون بعدی جوامع اسلامی بسیار تأثیر گذارد. مکتب‌ها و فرقه‌های گوناگون مذهبی و نحله‌های فکری و فرهنگی امروزی، مستقیم یا نامستقیم از آن روی داده‌ها متأثرند. افراد و شخصیت‌ها به‌ویژه کسانی که کمابیش مرجع و الگوی مسلمانان و مردم عادی بوده‌اند، در این میان از تأثیر بیشتری در رخدادهای عصر خویش و عصرهای بعدی، برخوردار بوده‌اند؛ کسانی که مردم - به درستی یا نادرستی - آنان را شاخص، ملاک و معیار شناخت حق و باطل می‌دانستند و از آنان پیروی می‌کردند. افزون بر این، برخی از آنان بر اثر پشتوانه قومی و قبیله‌ای روزگار خود، عامل سیاسی - اجتماعی بسیار نیرومندی در این زمینه بوده که برخی از آنان به علت استعداد و نبوغ سیاسی یا نظامی‌شان، در جرگه نخبگان و دُهات عصر خویش جای گرفته‌اند. مانند سعد بن ابی وقاص، عمرو بن عاص، اشعث بن قیس، مغیره بن شعبه و

باری، دریغ که تاکنون پژوهشی شایسته درباره آنان صورت نگرفته است. پس این مقاله به بررسی تأثیر سعد بن ابی وقاص در روی داده‌های صدر تاریخ اسلام می‌پردازد و با توجه به جایگاه و پایگاه قبیله‌ای وی، ویژگی‌های فردی و شخصیتی و هدف‌ها و طمع‌های سیاسی‌اش، نقش وی را در روی داده‌های این برهه به‌ویژه دوران حاکمیت امام علی (ع) می‌کاود. این مقاله بر اساس پرسش‌های زیر سامان یافته است:

چرا سعد بن ابی وقاص هویتی سیاسی و اجتماعی تأثیرگذاری در تاریخ صدر اسلام داشت؟

سعد بن ابی وقاص چه میزان در فتوحات تأثیر گذارد؟

چرا خلیفه دوم او را به عضویت در شورای تعیین خلافت برگزید؟

چرا سعد بن ابی وقاص از علی (ع) کناره گرفت و در جبهه قاعدین نشست؟

این مقاله با بهره‌گیری از منابع اصلی و دست‌آوردهای پژوهشی جدید، به روش توصیفی - تحلیلی به این پرسش‌ها پاسخ می‌گوید.

زیست‌نامه سعد بن ابی‌وقاص

سعد بن ابی‌وقاص بن هبیب بن عبدمناف بن زهره بن کلاب بن مره، با کنیه ابواسحاق از قبیله بنی‌زهره و مادرش حمنه دختر سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف بن قصی بود (ابن‌قتیبه، ۱۹۹۲: ۲۴۱؛ ابن‌اثیر، ۱۹۸۹: ۲/۲۱۴). بنابراین، او هم از سوی پدر و هم هم از سوی مادرش، به قریش نسب می‌برد. سعد بن ابی‌وقاص از مسلمانان نخستین و دوران دعوت مخفیانه به شمار می‌رود. گفته‌اند او و عبدالرحمان بن عوف، عثمان بن عفان و طلحه بن عبدالله، با دعوت ابوبکر مسلمان شده‌اند (ابن‌سعد، ۱۳۷۴: ۱/۱۶۳؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۷، ۶۲ و ۶۱).

درباره اسلام آوردن سعد از خودش چنین نقل کرده‌اند: سبب اسلام آوردن من این بود که در خواب دیدم در تاریکی‌ام. ناگاه نوری را دیدم و به دنبال آن افتادم و دیدم که زید و علی (ع) از من در این کار پیشی گرفته‌اند؛ سپس شنیدم که پیامبر (ص) پنهانی مردم را به اسلام فرا می‌خواند. نزد او رفتم و با او دیدار کرده و اسلام آوردم. هنگامی که نزد مادرم بازگشتم، دیدم که وی بر در خانه شیون می‌کند: آیا یاورانی نیستند تا من را در خانه‌ای بنشانند تا دین جدید را رها کنم (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۷۸۳). سعد به‌رغم مخالفت مادرش، از اسلام دست بر نداشت.

درباره مدت زندگانی وی اختلاف کرده‌اند، اما با توجه به هنگام اسلام آوردن او، وی بیش از هفتاد سال زیسته است. سال مرگ او ۴۵، ۵۵ و ۵۸ گفته‌اند. وی را معاویه مسموم کرد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۷۸۳؛ عبدالبر، ۱۹۹۲: ۲/۶۱۰). ابوالفرج اصفهانی نوشته است: هنگامی که معاویه می‌خواست برای پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد و او را به ولایت‌عهدی خودش بگمارد، حضرت امام حسن (ع) و سعد بن ابی‌وقاص را مانع بزرگی برای رسیدن به آرزوی خود می‌دانست. از همین روی، آن دو را مسموم کرد (اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱/۱۱۰-۱۱۱). با توجه به اینکه مرگ سعد با ولایت‌عهدی یزید مرتبط بوده، به گمان قوی، زیاد مرگ وی در سال ۵۵ هجری رخ داده است.

سعد در عصر نبوی

فشار مشرکان بر پیامبر (ص) در دوره دعوت پنهانی موجب شد که یاران پیامبر

(ص) هنگام نماز به دره‌ها پناه ببرند و پنهانی نماز بخوانند. روزی سعد بن ابی وقاص و گروهی از مسلمانان در دره‌ای در مکه نماز می‌خواندند (طبری، ۱۳۷۵: ۳/ ۸۶۴) که گروهی از مشرکان؛ ابوسفیان و اخنس بن شریق و... (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۷/ ۶۳) مسلمانان را دیدند و به آنان را ناسزا گفتند و سرزنش کردند. مشاجره آنان به زد و خورد انجامید؛ سعد بن ابی وقاص با استخوان فک شتری که در آنجا افتاده بود، بر سر مردی از مشرکان کوفت و سرش را شکست. این نخستین خونی بود که در راه اسلام ریخته شد (ابن هشام، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۶۵). پیامبر (ص) در ماجرای هجرت مسلمانان به مدینه، میان سعد و مصعب بن عمیر پیوند برادری بست (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۲۰). پیامبر (ص) ماه شوال سال اول هجرت، عبیده بن حارث را به رابغ (ده میلی جحفه در راه قدید) فرستاد که سعد با او همراه بود (واقعی، ۱۳۶۹: ۷).

پیامبر (ص) در ذی‌القعدة همان سال، سعد را در پی کاروانی از قریش به خرار فرستاد (طبری، ۱۳۷۵: ۳/ ۹۳۳). آنان روزها خود را پنهان می‌کردند و شب‌ها به راه می‌افتادند، اما هنگامی که به خرار رسیدند، کاروان قریش از آنجا گذشته بود. از این رو، به مدینه باز گشتند (واقعی، ۱۳۶۹: ۸ و ۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/ ۴۳۱). هم‌چنین سعد در غزوه بواط که در تعقیب کاروان دیگری از قریش رخ داد، حامل پرچم پیامبر (ص) بود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۲۶). پیامبر (ص) در سال دوم هجرت عبدالله بن جحش را همراه با چند نفر از مهاجران که سعد بن ابی وقاص نیز با آنان بود، به مأوریتی در ناحیه نخله فرستاد (واقعی، ۱۳۶۹: ۱۳-۹؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۱/ ۱۰ و ۴۰۹). سعد هم‌چنین در غزوه بدر حاضر بود (طبری، ۱۳۷۵: ۳/ ۱۰۲۸ و ۱۰۲۷؛ ابن‌اثیر، ۱۹۸۹م: ۲/ ۲۱۴). سعد در هنگامه غزوه احد (شوال سال سوم هجرت)، ابوسعید بن ابی طلحه از پرچم‌داران مشرکان را کشت (واقعی، ۱۳۶۹: ۱۶۵). پس از پیروزی نخستین، هنگامی که مسلمانان بر اثر غفلت تیراندازان شکست خوردند، رسول خدا (ص) با گروهی از اصحاب (چهارده نفر) که سعد نیز از آنان بود، در جنگ پایداری کردند. پیامبر (ص) مسلمانان را بر می‌انگیخت و به جنگ تحریض می‌فرمود. برخی از مشرکان همچون حبان بن عرقه تیر می‌انداختند تا مسلمانان را بترسانند، اما سعد به فرمان پیامبر (ص) به او تیر انداختن و او را کشت (واقعی، ۱۳۶۹: ۵-۱۷۴). سعد در جنگ‌های حدیبیه، خیبر



و فتح مکه و در دیگر جنگ‌های پیامبر (ص) شرکت کرد و هنگام فتح مکه، یکی از سه پرچم مهاجران در دست او بود (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳/ ۱۲۲-۳). هم‌چنین در سپاه اسامه (طبری، ۱۳۷۵: ۴/ ۱۳۱۱) حاضر بود (واقعی، ۱۳۶۹: ۵-۸۵۴). سعد روایات بسیاری از پیامبر (ص) نقل کرده است و عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و دیگران از وی حدیث نقل کرده‌اند (ابن اثیر، ۱۹۸۹م: ۲/ ۲۱۷). با توجه به اینکه سعد از از مسلمانان نخستین و در جنگ‌های رسول خدا (ص) فعال بود، از هویت و جایگاه مهم سیاسی و اجتماعی در دوران خلافت اسلامی برخوردار شد. این پیشینه، از علل اصلی گماردن او در جایگاه فرمان‌ده بلندپایه فتوحات و انتصابش به ولایت بر کوفه و عضویتش در شورای شش نفره تعیین خلافت بوده است.

سعد در دوره سه خلیفه نخست

پس از انتخاب ابوبکر به خلافت رسول خدا، سعد همراه با عبدالرحمان بن عوف و گروهی از بنی‌زهره به دعوت عمر بدون هیچ مخالفتی، با ابوبکر بیعت کرد (دینوری، ۱۳۸۰: ۲۷). نخستین کار ابوبکر پس از نشستن در مقام خلافت، فرستادن سپاه اسامه بود (طبری، ۱۳۷۵: ۴/ ۱۳۵۲). سعد، عمر، عثمان و ابوعبیده جراح بر اثر ترس از ناامنی محتمل پیرامون مدینه، نزد ابوبکر آمدند و درباره نفرستادن سپاه اسامه به جنگ، درخواست کردند، اما ابوبکر این درخواست را نپذیرفت (واقعی، ۱۳۶۹: ۷-۸۵۶). منابع تاریخی درباره دیگر کارهای محتمل سعد در دوره ابوبکر سکوت کرده‌اند که عوامل زیر را سبب چنین سکوتی می‌توان برشمرد:

۱. ابوبکر در جنگ‌ها از فرمان‌دهانی همچون خالد بن ولید استفاده می‌کرد که از دید تجربه و توانایی، از سعد برتر بوده‌اند؛
 ۲. بر اثر حضور مشاورانی همچون عمر و ابوعبیده جراح کنار ابوبکر، افراد دیگری همچون سعد در حاشیه قرار می‌گرفتند؛
 ۳. سعد در آن زمان از تجربه لازم برای حکمرانی بر مناطق برخوردار نبود که این تجربه با حضورش در فتوحات فراهم آمد.
- فتوحات در دوره عمر گسترش یافت و شام، مصر، جزیره، عراق، جبل، ارمینیه،

اهواز، فارس، اصطخر، ری، آذربایجان و اصفهان فتح شد (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/ ۸۴۸). سعد در این دوره مراحل پیشرفت سیاسی و نظامی را گذراند و از هویتی سیاسی، نظامی و اجتماعی مؤثر برخوردار شد.

یزدگرد سپاه بزرگی را برای رویارویی با مسلمانان فراهم آورد و رستم فرخزاد را به فرماندهی آنان گماشت. جریر بن عبدالله بجلی و مثنی بن حارثه به عمر نامه نوشتند و او را از این ماجرا آگاه کردند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۵۱). عمر می‌خواست خودش به عراق بروند و فرماندهی سپاه را بر عهده بگیرد، اما برخی از صحابه با این کار مخالف بودند، سرانجام تصمیم عمر تغییر کرد و سعد بن ابی وقاص را به فرماندهی سپاه گمارد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۰۸). علل انتخاب وی را چنین می‌توان برشمرد:

۱. سعد از نخستین فرماندهان سریه‌های دوران رسول خدا (ص) بود؛
۲. سعد توانایی‌هایی در زمینه نظامی داشت و از شمشیرزنان و تیراندازان چیره‌دست مسلمانان به شمار می‌رفت؛

۳. وی در جنگ اُحد از افراد اندکی بود که کنار پیامبر (ص) پای‌دار کرد.
۴. سعد به طایفه بنی‌زهره از طایفه‌های تاثیرگذار قریش وابسته بود و این وابستگی به راضی نگاه داشتن این طایفه می‌انجامید؛

۵. سعد از آغاز ماجرای خلافت، با حاکمان بیعت کرده بود و برای راضی نگاه داشتن وی، او را به فرماندهی سپاه منصوب کردند.

۶. سعد از سابقان و مسلمانان دعوت پنهانی و زمان‌درازی کنار پیامبر (ص) حاضر بود و از همین روی، جنگ‌جویان عرب فرماندهی او را در این جنگ سرنوشت‌ساز آسان‌تر می‌پذیرفتند و فرمانش را سرمی‌سپردند؛ چنان‌که به‌رغم بیماری سعد در جنگ قادسیه، سربازان و دیگر فرماندهان سرانجام پیروزی را به ارمغان آوردند.

۷. عمر در اداره ولایات و فرماندهی فتوحات از افرادی مانند معاویه، یزید بن ابوسفیان، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه استفاده و از انتصاب صحابه برتر و فاضل‌تر از آنان مانند حضرت علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر و عبد الرحمن بن عوف خودداری می‌کرد. او در توجیه این کارش گفته است که اینان نیرومندتر و بیناترند و بر ایشان بیشتر تسلط دارد (ابن سعد، ۱۳۷۴: ۳/ ۲۴). سعد از جایگاه بالایی همچون جایگاه

این افراد برخوردار نبود تا خلیفه از فرستادنش بهراسد.

۸. سعد بیشتر نظامی بود نه سیاسی و از این‌رو، می‌توانست از عهده این مأموریت برآید.

سعد با سپاه به عراق آمد و آگاه شد که مثنی بن حارثه بر اثر زخم‌های فراوانش مرده است. او سلمی بنت خصفه، همسر مثنی را پس از گذشت مدت زمان عده به همسری گرفت و به قادیسه رفت (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۱۰۱-۹۹). رستم نیز با سپاه‌های خود در دیر اعرور اردو زد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۵۲). سعد هنگامه آرایش دو سپاه، بر اثر بیماری عرق النساء^۱ نمی‌توانست بنشیند. بنابراین، خوابیده بر تخت، سپاه را اداره می‌کرد. کسانی به این رفتار اعتراض کردند. سعد از تخت پایین آمد و تن خود را به آنان نشان داد و آنان نیز پوزش خواستند. سعد خالد بن عرفطه را به جای خود گماشت (طبری، ۱۳۷۵: ۵/ ۱۶۷۱). سعد هنگام آرایش سپاه، برای مسلمانان سخن‌رانی و درباره وعده نصرت و پیروزی اسلام به پیامبر (ص)، یادآوری کرد و آنان را به جنگیدن برانگیخت. پس از چند روز جنگیدن، سپاه ساسانی سرانجام با کشته شدن رستم شکست خورد و مسلمانان پیروز شدند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۲۷-۸). سعد فتح‌نامه به عمر نوشت و او را از پیروزی سپاه آگاه کرد (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۱۴۱).

خلیفه دوم سال چهاردهم هجری به علل مختلف مانند سازگاری روحیه عربان (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۳۵)، به سعد فرمان داد که برای آنان شهری بسازد که میان آن و مرکز خلافت دریایی حایل نباشد. سعد پس از بررسی چند منطقه، سرانجام در کوفه امروزی فرود آمد (دینوری، ۱۵۷) و با طراحی نقشه، محله‌ها را مشخص کرد و مردم به ساختن خانه پرداختند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۳). هم‌چنین مسجد و دار‌الاماره شهر ساخته شد (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۹۳). مدتی پس از این، اهل کوفه از سعد شکایت کردند و گفتند: نماز را به‌درستی نمی‌داند. از همین روی عمر او را برکنار کرد و عمار بن یاسر، صحابی شهیر پیامبر را به فرمان‌داری کوفه گماشت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲، ۴۳؛ عبدالبر،

۱. دردی است از دردهای مفاصل که از مفصل و رگ آغاز می‌شود و به پشت و بالای ران تا زانو می‌رسد.

۱۹۹۲م: ۶۰۸/۲). عواملی مؤثر در برکناری سعد از امارت کوفه، چنینند:

۱. ترس عمر از افزایش قدرت و اعتبار سعد. عمر از قدرت یابی قریش می‌هراسید و به همین سبب در پی مهار قدرت آنان بود. برکناری سعد را نیز با توجه به همین عامل می‌توان توجیه کرد.

۲. اشرافی‌گری سعد و شکایت مردم در این باره، در برکناری وی مؤثر بوده است. به عمر خبر رسید که سعد در جای ورودی خانه‌اش دری نصب کرده است (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۵۸). هم‌چنین برای عمر خبر آوردند که سعد گفته است: هیا هو و غوغای بازاریان را از من دور کنید که این صوت، مانع آرام و آسایش من است. نیز عمر شنیده بود که مردم آن عمارت را کاخ سعد نامیده‌اند. عمر محمد بن مسلمه را فرستاد و به او دستور داد که برود و آن در را بسوزاند. هنگامی که ماجرا را به سعد خبر دادند، پاسخی نداد؛ زیرا می‌دانست این کار به فرمان عمر صورت گرفته است. عمر هم‌چنین در نامه‌ای سعد را توبیخ کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۸، ۴-۳۵۳).

۳. غرور سعد پس از جنگ قادسیه؛

۴. سرگرم شدن وی به کارهای روزانه و نابرخورداری‌اش از آینده‌نگری؛

۵. نپرداختنش به فتوحات پس از جنگ قادسیه؛

۶. کوفیان با والیان نمی‌ساختند و بارها در برابر آنان می‌ایستادند و خواستار برکناری آنها می‌شدند؛ چنان‌که پس از این، خواستار برکناری عمار شدند.

عضویت سعد در شورای تعیین خلیفه

عمر از ابولؤلؤ ضربت خورد (۲۳ ق) (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۱/ ۵۵۴) و هنگامی که مرگش را نزدیک دید، شش نفر را در قالب شورای برای تعیین برگزید تا در سه روز او را انتخاب کنند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۵۰؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۶۷). نام این اعضا چنینند است: عثمان بن عفان، حضرت علی (ع)، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام و طلحه بن عبیدالله. سعد پس از این، از هویتی سیاسی و اجتماعی برخوردار شد. دلایل یا علل این انتخاب، را چنین می‌توان برشمرد:

۱. عمر در انتخاب اعضای شورا، طایفه‌های مقتدر و تاثیرگذار قریش را در نظر



آورده بود و بنی‌زهره (طایفه سعد) به اندازه‌ای مقتدر بود که در این شورا نماینده‌ای داشته باشد. بنابراین، خلیفه او و عبدالرحمان بن عوف را به عضویت شورا برگزید؛

۲. سعد پس از انتخاب ابوبکر به سرعت با وی بیعت کرد و به جناح حاکم پیوست و از همین روی، معتمد خلیفه اول و دوم به شمار می‌رفت؛

۳. سعد از معتمدان و فرماندهان بلندپایه خلیفه دوم بود؛

۴. سعد به عبدالرحمان بن عوف که نقشی محوری در شورا داشت، نزدیک بود؛

۵. سعد برای تحقق هدف اصلی خلیفه؛ یعنی جلوگیری از انتخاب بنی‌هاشم و حضرت علی (ع) به مقام خلافت، از بهترین گزینه‌ها بود؛ زیرا سعد سخن عبدالرحمان را می‌پذیرفت و عبدالرحمن پیرو خلافت عثمان بود؛

۶. انتخاب سعد او را به جرگه مدعیان خلافت می‌آورد؛ یعنی او بعدها حقی در امر خلافت برای خود می‌دید و می‌توانست در برابر بنی‌هاشم و امام علی (ع) بایستد.

عمر پس از طرح نظر خودش درباره اعضای شورا، درباره سعد گفت: چیزی که مانع می‌شود سعد را خلیفه کنم، تندخویی و بدخلقی اوست. البته او مرد جنگ است (دینوری، ۱۳۸۰: ۵-۴۴). مقدسی هم چنین نوشته است که عمر گفت: وی (سعد) مردی جنگ‌جو و غارت‌گر است میان غارت‌گران شما (مقدسی، ۱۳۷۴: ۲/۸۶۳). پس درگذشت عمر، اهل شورا گرد آمدند و سه روز به شور نشستند، اما به نتیجه‌ای نرسیدند. عبدالرحمان بن عوف روز سوم به آنان گفت: امروز پایان زمانی است که عمر برای تعیین خلیفه معین کرده بود. تا کسی را از میان خود خلیفه برنگزیده‌اید، از یک‌دیگر جدا نشوید. عبدالرحمان افزود: من کاری را به شما پیش نهاد می‌کنم. آنان گفتند: چه پیش‌نهاد می‌کنی؟ عبدالرحمان گفت: کارتان را به من واگذارید. من نیز سهم خود را به شما می‌بخشم و کسی را از میان خودتان بر می‌گزینم. همه گفتند: آنچه را خواسته‌ای به تو می‌دهیم. پس از سخنان عبدالرحمان، زبیر به نفع امام علی (ع)، طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرحمن بن عوف کنار رفتند (دینوری، ۴۶). علت کنار رفتن سعد به نفع عبدالرحمان، قرابت نسبی‌اش به او و ارادتش به وی بود (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۱/۸۵)؛ چیزی ای که عبدالله بن عباس از آن بیم داشت و امام علی (ع) نیز به آن آگاه بود. تبانی اعضای شورا به نفع عثمان صورت می‌گرفت و امام (ع)

برای جلوگیری از این کار، با سعد به رایزنی پرداخت و او را از این کار نهی کرد (بلاذری، ۱۹۹۶م: ۱۲۶)، اما سرانجام عثمان به خلافت رسید (طبری، ۱۳۷۵: ۵-۴-۲۰۷۳). نتیجه کار این شورا، برای جامعه اسلامی به ویژه اعضایش، پی آمدهایی داشت:

۱. اعضای شورا از آن تاریخ، هویت سیاسی و اجتماعی مؤثری داشتند که بر پایه آن، رأی آنان می‌بایست در همه امور به دست می‌آمد؛

۲. عضویت در این شورا، به بزرگ‌بینی و طمع اعضایش در خلافت انجامید و این عضویت، مبنای رفتارهای سیاسی و اجتماعی آنان شد؛

۳. شورا، انگیزه‌ای برای ایستادگی در برابر خلفا پدید آورد و موجب مخالفت اعضایش با خلافت عثمان و امام (ع) شد. «یکی از عوامل اختلاف در دوره عثمان تشکیل شورا بود؛ زیرا هر یک از اعضای شورا هوس خلافت داشتند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۹/۲۸).

عثمان، سال ۲۵ هجری سعد را بنابر سفارش عمر، به امارت بر کوفه منصوب کرد (طبری، ۱۳۷۵: ۵). سعد مالی از بیت‌المال از عبد الله بن مسعود قرض گرفت و هنگامی که عبدالله آن را مطالبه کرد، سعد از بازگرداندنش خودداری کرد. آن دو با هم درگیر شدند و یک‌دیگر را سرزنش کردند. هنگامی که عثمان از این ماجرا آگاه شد، بر آنان خشم گرفت و سعد را عزل کرد و به جای او ولید بن عقبه را به امارت بر کوفه گماشت (طبری، ۱۳۷۵: ۵/۲۰۹۷).

سعد در ماجرای شورش بر ضد خلیفه سوم سهیم نبود، اما به نفع عثمان نیز به کاری دست نزد. ابن ابی‌الحدید معتقد است که او می‌خواست همراه کسانی به نفع عثمان کاری را سامان دهد، اما خلیفه آنان را از این کار باز داشت (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۱/۲۸۱). گمان می‌رود دعوی او درباره خلافت، از انگیزه‌های همراهی نکردنش با خلیفه مقتول بوده باشد؛ زیرا او در این زمان همچون علی (ع)، طلحه و زبیر، از بازماندگان شورای تعیین خلافت عمر بود.

سعد در دوره خلافت امام علی (ع)

مخالفان به بیعت با امام علی (ع) مجبور نشدند. بنابراین، مهاجرانی همچون سعد بن



ابی وقاص، عبدالله بن عمر، اسامه بن زید (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۷۶) و انصاری همچون کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، حسان بن ثابت، زید بن ثابت، ابوسعید خدری، محمد بن مسلمة، نعمان بن بشیر خزر جی، کعب بن عجرة، رافع بن خدیج و فضالة بن عبید با وی بیعت نکردند (طبری، ۱۳۷۵: ۶ / ۲۳۳۰-۳۱). این گروه «قاعدین» نام گرفتند. واژه قعود به معنای «ضد قیام» است (صفی پور، ۱۳۷۷ق: ۳ / ۱۰۴۱). قرآن این واژه را در برابر «جهاد» و به معنای «نشستگان»، «نشینندگان» یا «بازنشستگان» به کار برده است (نساء، آیه ۹۵).

شیخ مفید می نویسد: نمی توان -این شبهه را پذیرفت که آنان بیعت حضرت علی (ع) را نپذیرفتند؛ چنان که اخباری درباره اذعان آنان به بیعت رسیده است. البته آنان از یاری کردن امام علی (ع) در جنگ جمل خودداری کردند و در این زمینه بهانه هایی آوردند و جنگ جمل را کاری نادرست پنداشتند و درباره این خطا بهانه هایی تراشیدند که در زمینه های دیگر آنها را عرضه کردند (مفید، ۱۳۸۳: ۵۰). عمار یاسر پس از بیعت مردم با امام علی (ع)، نزد امام (ع) رفت و گفت: ای امیر مؤمنان، همه مردم با شما بیعت کردند؛ جز شمار اندکی از آنان همچون عبد الله بن عمر، محمد بن مسلمة، اسامة بن زید، حسان بن ثابت و سعد بن مالک. اگر امیر مرمغان شایسته بداند، ایشان را به بیعت فرا بخوانیم. امام (ع) فرمود: ای عمار! کسی که به ما رغبت ندارد، ما نیز به او نیازی نداریم. مالک اشتر گفت: ای امیر مؤمنان! شایسته است که ایشان را فرا بخوانی تا با تو بیعت کنند. امام (ع) گفت: ای مالک، من این مردمان را بهتر از تو می شناسم. بگذار تا بر پایه رأی خودشان پیش روند.

پس از زمانی، سعد نزد امام (ع) رفت و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند که من شکی ندارم تو به خلافت این امت شایسته ای (محقق) و در دین و دنیا مأمون و ایمنی، اما گروهی در این کار با تو مخالفند. اگر می خواهی که با تو بیعت کنم، به من شمشیری بده تا حق و باطل را از یک دیگر جدا کند. امام (ع) فرمود: با من به حجت سخن می گویی. تو گمان می کنی که شاید کاری به رغم گفته قرآن صورت گیرد. قرار این است که بر پایه کتاب خدا و سنت رسول خدا (ص) میان مهاجران، انصار و مسلمانان حکومت کنم. اگر تو اینها را می پذیری، با من بیعت کن و گر نه، برو و در

خانه‌ات بنشین که به بیعت کردن مجبور نیستی. عمار گفت: ای سعد! از خداوند بترس که بازگشت همه به سوی اوست. حضرت علی (ع) خلیفه بر حق و جایگاه و سابقه او روشن است. مهاجران و انصار با او بیعت کرده‌اند و اکنون که تو را به بیعت خود می‌خواند، در این باره عذر می‌آوری و از او شمشیری می‌خواهی که سخن بگوید و حق و باطل را از یک‌دیگر جدا کند! چنین سخنانی نیکو نیست؛ مگر اینکه در دل اندیشه دیگری داشته باشی! (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۶-۳۹۵). این گفته سعد که شمشیری به من بده تا حق را معین کند، بدین معناست که او هرگز امام (ع) را یاری نخواهد کرد (شهاده، ۱۳۸۹: ۲۹۱). بنابراین، حزب قاعدین در برابر امام علی (ع) پدید آمد. عمل کرد قاعدینی مانند سعد بن ابی‌وقاص، از علل اصلی ضعف حکومت امام (ع) و قوت دشمنان ایشان بود. پی‌آمدهای عمل کرد آنان برای حکومت امام (ع) چنینند:

۱. کار قاعدین موجب پیدایی شک و تردید در توده مردم و خواص شد. «اینان با مقام دینی و موقعیتی که داشتند، مردم را به شک و تردید می‌انداختند. اگرچه با وی نجنگیدند، ولی رفتار آنان از جنگ رو در رو خطرناک‌تر بود؛ زیرا با کناره‌گیری خود، عموم مردم را نسبت به اهداف و مقاصد امام (ع) بی‌تفاوت می‌کردند» (منتظرالقائم، ۱۳۸۰: ۱۸۹)؛

۲. کناره‌گیری اینان به قوت گرفتن جبهه ناکشین و معاویه انجامید؛ زیرا اینان بر پایه پیشینه خود، بر تأثیر تبلیغات آنان می‌افزودند؛

۳. عمل کرد قاعدین بر تضادهای فکری جامعه اسلامی نیز می‌افزود و این تضادهای فکری همچون آب گل‌آلودی به جامعه راه می‌یافت و معاویه و مشاورانش به خوبی می‌توانستند از این آب گل‌آلود، مقصودشان را شکار کنند؛

۴. کار قاعدین از علل اصلی پیدایی و تشدید فتنه‌های دوره خلافت امام (ع) بود. «قاعدگری به مثابه بادهای ملایمی است که زمینه وزش طوفان را فراهم می‌کند» (آیین‌وند، ۱۳۷۳: ۱۰۸).

سعد در نبرد صفین نیز از همراهی با سپاه حضرت علی (ع) خودداری کرد. معاویه از این ناهمراهی استفاده کرد و به سعد نامه نوشت و در پی جذب او و دیگر قاعدین معروف بود (ابن‌اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۴۸۲). معاویه در نامه خود به سعد چنین نوشت:

اما بعد؛ سزاوارترین مردم برای یآوری و دادخواهی عثمان از میان قریش کسانی هستند که در شورا بودند؛ چه حقش را ثابت کردند و او را بر دیگران برگزیدند. طلحه و زبیر که هر دو شریک تو در شورا و همتای تو در اسلام بودند، به دادخواهی او برخاستند و اُم المؤمنین نیز برای همین دادخواهی از خانه بیرون شتافت. پس تو آنچه را هم گنانت پسندیده‌اند، ناپسند مَشمار و آنچه را آنان پذیرفته‌اند، مردود مدار. ما کار (خلافت) را به اختیار شورای مسلمانان وا می‌گذاریم.

سعد در پاسخ وی نوشت:

اما بعد؛ عُمَر از قریش جز کسانی را که خلافت را سزاوار بودند، در شورا وارد نکرد و هیچ‌یک از ما از دیگری شایسته‌تر به احراز آن نبود؛ [مگر] به اتفاق نظر خود ما بر او؛ با این تفاوت که آنچه ما داشتیم در علی نیز بود، ولی آنچه او داشت در ما نبود و این کاری بود که ما نه آغازش را خوش داشتیم و نه پایانش را. اما طلحه و زبیر، اگر در خانه‌های خود می‌ماندند، برایشان بهتر می‌بود و خداوند اُم المؤمنین را نیز برای آنچه کرده ببخشد.

هم‌چنین سعد شعری را با این مضمون برای معاویه فرستاد:

ای معاویه درد تو بیماری سختی است و آنچه به عنوان علاج درد خود اندیشیده و آورده‌ای، درمانش نباشد. ای پسر هند! اینک در من طمع کردی؛ طمع بی‌جا مکن و دل، خوش مدار که امیدت بر باد رفته است. آیا [به‌رغم اینکه] ابو الحسن علی مرا می‌خواند و من چنان‌که او می‌خواهد پاسخش نداده‌ام و بدو گفتم من را شمشیری بُرآن بده که دشمن را از دوست باز شناسد! [رواست که دعوت تو را پذیرم؟] آیا طمع به کسی بسته‌ای که حتی دعوت علی را نپذیرفت و [چنین] او را رنجیده کرد؟ [بدان] در آنچه طمع کرده‌ای نیستی و نابودی نهفته است. بی‌تردید یک روز همراهی با او، خواه آدمی بماند یا بمیرد، بهتر از هم‌کاری با توست که تو خود آزاد شده دست آن بزرگ‌مردی (منقری، ۱۳۶۵: ۱۱۱).

از سوی دیگر، سعد سال‌ها بعد در پاسخ به حارث بن ثعلبه دلیل ناهمراهی‌اش را با معاویه در جنگ صفین، فضایل علی (ع) دانست و اقرار کرد که این حدیث را از پیامبر

(ص) شنیده است: کسانی که به مقابله با علی (ع) برخیزند، گمراه شده و از راه یافتگان نیستند. از این رو به سپاه معاویه نپیوستم (مفید، ۱۳۶۴: ۶۸).

علل کناره‌گیری سعد از امام (ع)

سعد به‌رغم اعترافش به جایگاه امام علی (ع)، هرگز او را همراهی و یاری نکرد و از شهیرترین قاعدینی بود که با رفتار خود، جبهه امام (ع) ضعیف کرد. علل کناره‌گیری سعد بن ابی‌وقاص را از امام علی (ع)، چنین می‌توان برشمرد:

۱. رشک بردن به امام

نخستین علت کناره‌گیری سعد از حضرت علی (ع)، حسادتش به امام و شاید پای‌بندی و وابستگی او به سنت‌های قبیله‌ای بود. جایگاه ممتاز امام علی (ع) نزد رسول خدا (ص) و پیشینه خدمات او به استقرار اسلام و پاس‌داشت مردم درباره او، به رشک بردن بسیاری از صحابه با سابقه به وی می‌شد. سعد نیز نمی‌توانست بپذیرد علی (ع) که از دید سنی از وی کوچک‌تر بود، بر مسند خلافت بنشیند. سعد بارها به‌ویژه در دیدارش با معاویه، به شایستگی و پیشینه امام (ع) اشاره کرده است (بخاری، بی‌تا: ۷/ ۱۲۰)، اما هیچ‌گاه ایشان را یاری نکرد. این نشان‌دهنده حسادت فراوان سعد به امام (ع) است:

سبب اصلی خودداری سعد از یاری دادن امیر المؤمنین (ع) حسد بود؛ زیرا سعد طمع داشت که خود به مقام خلافت رسد و چون از آن ناامید شد و به آن مقام نرسید، حسد موجب آمد که از نصرت علی (ع) خودداری کند و با رأی و اندیشه او مخالفت ورزد و در واقع طمع سعد درباره کاری که شایستگی آن را نداشت و گستاخی او در اینکه خود را هم پایه علی (ع) بداند، او را به تباهی کشاند» (مفید، ۱۳۸۳: ۵۲).

۲. جاه‌طلبی

تلاش سعد برای رسیدن به مقام خلافت، از دیگر علل ناهمراهی‌اش با امام علی (ع) بود. شورایی که عمر آن را برای تعیین خلیفه معین کرد، به پیدایی گونه‌ای از بزرگ‌بینی و طمع در خلافت و مقابله با خلفا، در اعضایش انجامید و موجب مخالفت آنان با



خلافت عثمان و امام (ع) شد. «یکی از عوامل اختلاف در دوره عثمان تشکیل شورا بود؛ زیرا هر یک از اعضای شورا هوس خلافت داشتند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۲۸/۹).

اعضای شورا، بعدها خود را هم‌سنگ خلفا دانستند و شاید به همین سبب بوده باشد که به معارض و مخالف اصلی خلفا بدل شدند و با رفتارهای متضاد، جایگاه خلفا را سست کردند و شاید آنان به دنبال راهی بودند تا مقام خلافت را فراچنگ آورند؛ زیرا با عضویت در شورا، این حق برای آنان پدید آمد. سه تن از اعضای شورا شش نفره؛ یعنی طلحه، زبیر و سعد، در دوره خلافت امام علی (ع) در برابر امام (ع) جای گرفتند (عبدالرحمن بن عوف در دوره خلافت عثمان از دنیا رفته بود). طلحه و زبیر جنگ جمل را بر امام (ع) تحمیل کردند و ناکتین نام گرفتند و سعد نیز خود را از روی داده‌ها و ماجراها کنار کشید که این کار موجب ضعیف شدن جبهه امام علی (ع) شد.

سعد در خلافت طمع داشت و این موضوع از آنجا سرچشمه می‌گرفت که عمر بن خطاب، سعد را هم از اعضای شورای شش نفری قرار داد و شایستگی او را برای رسیدن به خلافت تصویب کرد و سعد هم پنداشت که شایستگی احراز مقام امامت و رهبری را دارد و این فکر دنیا و دین او را تباه ساخت و سرانجام هم به آنچه امید بسته بود نرسید (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۵۱/۱).

سعد بن ابی‌وقاص گفته است: گمان نمی‌کنم کسی از من با همین پیراهنی که به تن دارم، به خلافت سزاوارتر باشد. از هنگامی که جهاد را شناختم، جهاد کرده‌ام. اگر کسی از من بهتر باشد، با او نخواهم جنگید؛ مگر اینکه برای من شمشیری بیاورید دارای دو چشم و دو لب و زبان تا بگویند این مؤمن و آن کافر است (ابن‌سعد، ۱۳۷۴: ۱۲۴/۳).

۳. تعصب‌های قبیله‌ای

تعصبات قبیله‌ای، از دیگر علل کناره‌گیری سعد از امام علی (ع) بوده است. افراد، تیره‌ها و خاندان‌ها در زندگی قبیله‌ای، همواره به رقابت با یک‌دیگر می‌پردازند. رقابت و دشمنی میان تیره‌های گوناگون قریش از زمان‌های بسی دور برقرار بود. پیامبر (ص) به

سختی در برابر قبیله‌گرایی ایستاد و حاکمیتش را بر جامعه اسلامی و عرصه اجتماعی، از میان برد، اما افسوس که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، کسانی قبیله‌محوری را بر اثر مصالح و منافع خود، زنده کردند و ویژگی‌های قبیله‌گرایانه در بدنه جامعه اسلامی نفوذ کرد.

قریش بیش از دیگر قبیله‌ها با بنی‌هاشم دشمنی می‌کرد و آنان را رقیب خود می‌دانست. گفته ابوجهل درباره رسالت پیامبر (ص)، از ژرفای این رقابت‌های قبیله‌ای طوایف قریش حکایت می‌کند:

ما و شما (بنی‌هاشم) در مجد و بزرگی هم‌آورد بودیم. در این هنگام مسابقه به اوج خود رسیده بود و ما چون دو اسب مسابقه بودیم و در بزرگی پیشی می‌گرفتیم تا اینکه شما ناگاه گفتید: پیامبری میان ماست (واقعی، ۱۳۶۹: ۲۲).

قریش در سنجش با دیگر قبیله‌های بنی‌هاشم، بیشتر با امام علی (ع) دشمنی می‌کرد. «قریش چنان بغضی به امام علی (ع) می‌ورزید که به هیچ کس چنان نبود (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۹/۳۳). بی‌گمان، همین رقابت‌های قبیله‌ای از دلایل کناره‌گیری سعد از امام علی (ع) بوده است. به گفته برخی از مورخان، اینکه امام (ع) دایی‌های سعد را در جنگ‌های صدر تاریخ اسلام کشت، از سبب‌های این دشمنی بوده است. «مادر سعد، حمیه بنت سفیان بن امیه بن عبد شمس است. برادران حمیه در نبردهای صدر اسلام توسط حضرت علی (ع) به قتل رسیدند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۱/۸۷). از این‌رو، سعد با نگرش عشیره‌ای به ماجرا، از امام علی (ع) کینه به دل گرفت و نمی‌خواست که امام (ع) به خلافت برسد.

ناکامی سعد در گرفتن امتیاز در حکومت امام علی (ع)، عامل دیگری برای کناره‌گیری سعد از آن حضرت بود. سعد در دوره خلفای پیشین به فرمان‌دهی و حکمرانی کوفه و از این‌رو، به ثروت فراوانی رسیده بود و از اشراف عرب به شمار می‌رفت. او در دوره عثمان، سخت با او مخالفت نکرد، اما او را همراهی هم نکرد؛ شاید از این روی که منافعتش حفظ می‌شد. او زمانی فرمان‌دار کوفه بود و از غنائم و ثروت نیز بی‌بهره نبود، اما در دوره خلافت امام علی (ع) افزون بر اینکه از خلافت

بازماند، منافع مالی اش نیز تأمین نشد. از این رو، به رغم آگاهی اش از جایگاه امام علی (ع)، از او کناره گرفت.

کارنامه سیاسی و اجتماعی سعد

سعد نیز همچون بسیاری از اصحاب، پس از فتوح به ثروت و جایگاهی دست یافت. این ثروت در روش سیاسی وی تأثیر گذارد.

در سال یازدهم هجرت و در جریان حجه الوداع، سعد سخت بیمار شد و برای همین پیامبر (ص) به عیادت او رفت. سعد به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا (ص) ملاحظه می کنید که بیماری با من چه کرده است، من مردی ثروت مند و وارثی جز یک دختر ندارم. آیا مناسب است که دو سوم از مال خود را صدقه بدهم؟ پیامبر (ص) فرمود: نه! سعد گفت: نیمی از آن چه؟ رسول خدا (ص) فرمود: نه و سپس فرمود: اگر می خواهی یک سوم را صدقه بده و آن هم زیاد است که اگر ورثه ات ثروت مند باشند، بهتر از آن است که آنها را فقیر و تنگ دست بگذاری. سعد گفت: ای رسول خدا (ص) خوب است که بعد از یاران خود زنده بمانم. رسول خدا (ص) فرمود: اگر بمانی و عمل صالح انجام دهی، موجب زیادی خیر و رفعت مقامت می شود. شاید تو بمانی و اقوامی از تو بهره مند و دیگران زیان دیده بشوند. آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: خدایا هجرت یاران مرا بپذیر و آنها را به کفر برگردان! (واقعی، ۱۳۶۹: ۸۵۲).

پس از فتوح، کسانی به ثروت اندوزی روی آوردند که این کار مشکلاتی را در جامعه پدید آورد؛ یعنی نظام طبقاتی. بنابراین، سادگی زندگی زمان پیامبر (ص) در جامعه مسلمانان رنگ باخت و شمار بسیاری از مهاجران به اشراف و ثروت مندان جامعه اسلامی بدل شدند. سعد از کسانی بود که بدین آسیب دچار شد و به کسب ثروت بیشتر روی آورد «سعد بن ابی وقاص در این دوره در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع بنا کرد و بالای آن بالکن ها ساخت» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۹۰ / ۱). او به یکی از اشراف نام دار عرب بدل شد که با مردم عادی یک سره متفاوت بود.

قدرت و شیوه های قدرت یابی همواره نزد سرداران و سیاستیان بوده است و سعد از

این قاعده مستثنا نبود؛ چنان‌که پس از درگذشت پیامبر (ع) قدرت‌طلبی افزایش یافت و بسیاری از افراد به دنبالش بودند و کسانی برای کسب قدرت متمرکز می‌کوشیدند و این خود سرچشمه انحراف‌های بعدی بود. عضویت در شورای تعیین خلافت، به بزرگ‌بینی اعضای آن و طمع آنان در خلافت و مقابله‌شان با خلفا انجامید.

سعد در خلافت طمع داشت و این موضوع از آنجا سرچشمه می‌گرفت که عمر بن خطاب، سعد را هم از اعضای شورای شش نفری قرار داد و شایستگی او را برای رسیدن به خلافت تصویب کرد و سعد هم پنداشت که شایستگی احراز مقام امامت و رهبری را دارد و این فکر دنیا و دین او را تباه ساخت و سرانجام هم به آنچه امید بسته بود نرسید (مسعودی، ۱۳۷۴: ۵۲/۱).

توهم به دست آوردن عنوان «خلیفه» به اندازه‌ای در سعد فزونی گرفت که او را به واکنش‌های متضاد در این زمینه واداشت؛ چنان‌که بارها به مقام خاص و شایسته امام علی (ع) اذعان کرده بود (سعد از راویان ماجرای غدیر خم بود) (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۱/۵۰۲-۸)، اما هرگز ایشان را یاری نکرد. افراد، تیره‌ها و خاندان‌ها در زندگی قبیله‌ای همواره به رقابت با یک‌دیگر می‌پردازند. تیره‌های گوناگون قریش نیز از زمان‌های دور با یک‌دیگر دشمنی می‌کردند و وابستگی به قبیله، شکل واکنش و رفتار افراد را معین می‌کرد. این وابستگی قومیتی، در دوره رسالت رسول خدا (ص) تا اندازه فراوانی ضعیف شد، اما پس از فتوح به‌ویژه در دوره خلیفه دوم، این رقابت‌ها و تفاخرهای قبیله‌ای دوباره ظهور کرد. سعد در دوران زندگی خود از رفتار قبیله‌گرایانه بسی متأثر بوده است. «در همین راستا در شورای تعیین خلیفه سعد به علت قرابت نسبی و نیز احترامی که به عبد الرحمان بن عوف داشته، به نفع وی کنار رفت» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۸۵/۱).

به گفته شماری از مورخان، اینکه امام (ع) دایی‌های سعد را در جنگ‌های صدر تاریخ اسلام کشته بود، از دلایل کناره‌گیری سعد از علی (ع) به شمار می‌رفت. «مادر سعد، حمیه بنت سفیان بن امیه بن عبد شمس است. حضرت علی (ع) برادران حمیه را در نبردهای صدر [تاریخ] اسلام به قتل رساند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳: ۸۷/۱). از



این‌رو، سعد با نگرش عشیره‌ای به ماجراها، از امام علی (ع) کینه به دل گرفت و نمی‌خواست که امام (ع) به خلافت برسد. «موضع سعد بن ابی‌وقاص در بیعت با حضرت علی (ع) به راستی شگفتی‌آور است و آن را جز با پای‌بندی سخت به این ویژگی اساسی قریش نمی‌توان تفسیر کرد که با رسیدن حضرت علی (ع) به جایگاه خلافت در هر شرایطی ناسازگاری داشت» (شهاده، ۱۳۸۹: ۲۹۰).

سعد بر پایه همین ویژگی‌های قبیله‌ای حتی در پی این بود که عبدالله بن مسعود، به‌رغم برداشتش از بیت المال، بازخواست نشود؛ زیرا عبدالله به طایفه بنی‌زهره وابسته بود.

سعد وقتی به علت برداشتن مال از بیت المال با عبدالله بن مسعود درگیر شد و هنگامی که عبدالله بن مسعود پیش سعد آمد و گفت: مالی را که پیش توست آن را بازگردان. سعد گفت: بد می‌بینی؛ مگر تو پسر مسعود نیستی که بنده قوم هذیل بود؟ عبدالله گفت: آری. من پسر مسعودم. تو هم پسر حمینه‌ای. هاشم برادرزاده سعد که آن‌جا بود، گفت: بله و هر دوی شما یار رسول خدا (ص) بوده‌اید که به شما نظر می‌کرده است» (طبری، ۱۳۷۵: ۵/۲۰۹۷).

قشری‌نگری از ویژگی‌های برجسته و مشترک قاعدین بود. سعد به‌رغم پیشینه‌اش در زمینه‌های گوناگون از این قاعده مستثنا نبود و به علت قشری‌نگری نمی‌توانسته است روی داده‌ها را به درستی تجزیه و تحلیل کند. «قاعدین افرادی متحجر و قشری‌نگر بوده‌اند» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۳، ۴، ۳۹۵). دشمنی و مخالفت با امام علی (ع) از ویژگی‌های شمار بسیاری از رجال مؤثر در تاریخ اسلام بوده است. سعد به‌رغم آگاهی‌اش به شخصیت واقعی امام علی (ع) و بارها اعتراف به آن، به علل گوناگونی امام (ع) را یاری نکرد، بلکه با کناره‌گیری‌اش از امام، جبهه دشمنان او را نیرو بخشید.

در نهایت اینکه سعد در خلال همه چالش‌های دراز مدتی که امام علی (ع) با دشمنان فراوان خود داشت، موضع بی‌طرفی برگزیده بود و در پایان عملاً معاویه را یاری رساند؛ زیرا به آسانی [هر] دو سو را از نگاه اخلاقی هم‌سان می‌دانست؛ امری که در نهایت خواسته معاویه بود (شهاده، ۱۳۸۹: ۲۹۰).

شجاعت از صفات سعد بن ابی وقاص بوده که مظاهر فراوانی در زندگی او داشته است. حمله سعد به مشرکان در دوران دعوت مخفیانه که آنان را درباره نماز خواندن سرزنش می‌کردند، گواهی نیکویی در این زمینه است. این نخستین خونی بود که برای اسلام ریخته شد. در جنگ اُحد پس از پیروزی نخستین مسلمانان، هنگامی که بر اثر غفلت تیراندازان شکست خوردند، شماری از مسلمانان کشته شدند و رسول خدا (ص) مجروح شد، اما آن حضرت همراه با گروهی از یاران خود که سعد نیز از آنان بود، پای‌داری کرد.

نتیجه

سعد بن ابی وقاص از شخصیت‌های صدر تاریخ اسلام است که در پیدایی روی‌دادها این برهه تاثیر گذارد. او از مسلمانان نخستین و فعالان دوران دعوت مخفیانه و در جنگ‌های بدر، اُحد، خندق، حدیبیه، خیبر و فتح مکه حاضر بود. هم‌چنین روایات بسیاری را از پیامبر (ص) نقل کرده است. پس از درگذشت رسول خدا (ص)، صحابه در جامعه اسلامی اعتبار و جایگاه ویژه‌ای داشتند و از این‌رو، سعد توانست به هویت ویژه‌ای دست یابد و این خود از علل اصلی گماردن سعد به فرمان‌دهی بلندپایه فتوحات و ولایت بر کوفه و عضویتش در شورای شش نفره تعیین خلافت بود.

او در دوره خلافت اسلامی، بدون هیچ مخالفتی با خلفا بیعت کرد و به جناح حاکم پیوست و با برخورداری از اعتماد و پشتیبانی آنان، به هویتی سیاسی - نظامی تعیین‌کننده و تاثیرگذار دست یافت. هویت نظامی او از حضور فعالش در جنگ‌های دوران رسول خدا (ص)، شجاعت، توانایی‌های خاص جنگی وی و حضور فعالش در فتوح سرچشمه می‌گرفت. هویت سیاسی وی نیز از اعتماد جناح حاکم به او، وابستگی‌اش به طایفه بنی‌زهره (از طایفه‌های تاثیرگذار قریش) و جایگاه خاص صحابه نزد مردم، برمی‌آمد.

این هویت سیاسی و نظامی موجب شد که سعد در فتوح به‌ویژه جنگ سرنوشت‌ساز قادسیه، فرمانده سپاه باشد. پس از پیروزی عربان در این جنگ، سعد به رجلی بلندپایه در ساختار حاکمیت بدل گشت و از همین روی، هنگامی که به فرمان خلیفه دوم شهر کوفه بنیاد یافت (۱۴ ق)، سعد در جایگاه نخستین حاکم این شهر راه‌بردی نشست. عُمر



زمانی پس از این، بر اثر ترس از افزایش قدرت و اعتبار وی، غرور سعد، نابرخورداری اش از آینده‌نگری و بی‌اعتنایی اش به اداره شهر، کوشا نبودنش در فتوح، اشرافی‌گری او و شکایت مردم از وی در این زمینه و ناسازگاری پیوسته مردم کوفه با والیان، وی را از ولایت کوفه عزل کرد. سعد در ماجرای انتخاب اعضای شورای تعیین خلیفه بر اثر سابقه‌اش در عصر نبوی، وابستگی اش به طایفه بنی‌زهرة، نزدیکی اش به عبدالرحمان بن عوف و هم‌آهنگی اش با هدف نهایی شورا، عضو آن شد. عضویت سعد در این شورا بر تاثیر هویت سیاسی و اجتماعی او افزود و به بزرگ‌بینی و طمع وی در خلافت انجامید. این عضویت خاستگاه رفتارهای سیاسی و اجتماعی بعدی او شد و او را در رویارویی با خلفا، انگیزه‌مند کرد. سعد در دوره عثمان به ولایت کوفه گماشته و زمانی پس از این، عزل شد.

او در ماجرای شورش بر ضد خلیفه سوم سهیم نبود، اما به سود عثمان نیز کاری نکرد. گمان می‌رود مسئله شایستگی رسیدن به خلافت، از انگیزه‌های ناهمراهی سعد با خلیفه مقتول بوده باشد؛ زیرا او در این زمان در کنار علی (ع)، طلحه و زبیر از بازماندگان شورای شش نفره تعیین خلافت به شمار می‌رفت و از این‌رو، مدعی خلیفه شدن بود. وی در ماجرای بیعت مردم با امام (۳۵ ق)، از بیعت با آن حضرت خودداری کرد و به جرگه قاعدین (اسامه بن زید، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر)، درآمد. رفتار خاص قاعدینی همچون سعد بن ابی‌وقاص درباره خلافت امام علی (ع)، از علل اصلی ضعیف شدن حکومت امام (ع) و نیرو گرفتن دشمنان ایشان بود؛ زیرا آنان بر اثر پیشینه و جایگاهشان، بر تعارض‌های فکری جامعه، گسترش فتنه‌ها و شک و تردید در مردم و تأثیر تبلیغات دشمنان امام (ع)، می‌افزودند. رفتار خاص سعد در این زمینه، از حسادتش به امام، طمع او در خلافت، تعصب‌های قبیله‌ای وی و ناکامی اش در گرفتن امتیاز سرچشمه می‌گرفت. گمان می‌رود رؤیای سعد درباره دستیابی اش به خلافت، در این زمینه از دیگر عوامل مؤثرتر بوده باشد. گزینش سعد به عضویت در شورای تعیین خلیفه موجب شد که دیگر اعضای شورا نیز خود را مستحق خلافت بپندارند و از همین روی بعدها همه آنان به‌ویژه سعد در این‌باره دعوی داشتند. بنابراین، سعد هرگز امام (ع) را همراهی و یاری نکرد و در این‌باره بی‌طرف ماند.



کتابنامه

۱. آینه‌وند، صادق (۱۳۷۳)، *قاعده‌گری در بینش تاریخی شیخ مفید*، بی‌جا، پژوهش‌هایی در تاریخ و ادب.
۲. ابن ابی‌الحدید (۱۳۶۳)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی.
۳. ابن‌اثیر، عزالدین (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس‌خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۴. _____ (۱۹۸۹ م)، *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت، دار الفکر.
۵. ابن‌اعثم کوفی (۱۳۷۲)، *الفتوح*، ترجمه مستوفی هروی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۶. ابن‌خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۷. ابن‌سعد، محمد بن‌سعد (۱۳۷۴)، *الطبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه.
۸. ابن‌قتیبه، أبو محمد عبدالله بن‌مسلم (۱۹۹۲ م)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، چاپ دوم، قاهره، هیئة المصرية العامة للكتاب.
۹. ابن‌هشام، محمد بن‌عبدالملک (۱۳۷۵)، *السيرة النبویه*، چاپ پنجم، تهران، _____ کتابچی.
۱۰. اصفهانی، ابو‌الفرج علی بن‌الحسین (۱۳۳۹)، *مقاتل الطالبین*، ترجمه جواد فاضل، تهران، کتاب‌فروشی علی‌اکبر علمی.
۱۱. بخاری، امام اسماعیل (بی‌تا)، *صحیح بخاری*، بیروت، دارالفکر.
۱۲. بلاذری، احمد بن‌یحیی (۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۶ م)، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر.

شفیعی کدکنی، تهران، آگه.

۲۶. منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۰)، نقش قبایل یمنی در حمایت از
هل / البیت، قم، بوستان کتاب.

۲۷. منقری، نصر بن مزاحم (۱۳۶۵)، وقعه الصفین، ترجمه پرویز اتابکی، چاپ
دوم، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.

۲۸. واقدی، محمد بن عمر، المغازی (۱۳۶۹)، ترجمه محمود مهدوی دامغانی،
چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

۲۹. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی،
چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.